

قالوا بلی

بر بکم الست

جرعه‌هایی از کوثر نور

حسین مقیسه

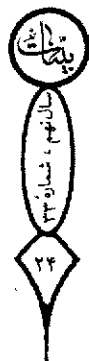
جنت عظیم

اگر بپذیریم که انسان موجود متعهدی است و همین تعهد وی امتیاز او بر سایر موجودات عالم است و جایگاهی منحصر به فرد دارد، این سؤال اساسی و ریشه‌ای، مطرح می‌شود که انسان چه تعهدی دارد؟ در چه زمانی و به چه کسی و چه عهد و پیمانی سپرده؟

اگر این سؤال از دین پرسیده شود و یا از مکاتبی که برای انسان نوعی هویت انسانی مشترک قائلند - نه از مکاتب نیهیلیسم که انسان را در وادی شکاکیت مطلق و بی‌هویتی سرد و جانکاه رها می‌کنند - پاسخی روشن و قاطع بدان خواهد داد، به ویژه اسلام که آیات متعددی از قرآن و روایات صحیحی از سنت، با اهتمام و حساسیتی کم‌نظیر، پاسخ این سؤال را مطرح کرده و به تبیین و توضیح آن پرداخته است.

عالم‌ذر

از میان آیات قرآن آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی روم که بحث «فطری» بودن دین را و آیه‌ی ۱۷۲ سوره‌ی اعراف که بحث عالم‌ذر را طرح و تأکید کرده‌اند، روشن‌تر از سایر آیات در این



زمینه است . به ویژه آیه ی :

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ ، شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ . (اعراف ، ۱۷۲/۷)

مفاد آیه ی شریفه این است : خداوند تمام بنی آدم و نوع بشر را در عالمی و شرایط خاصی ، اشهاد نموده و آن ها را گواه قاطع و یقینی بر ربوبیت ذات اقدسش گرفته و همگی از روی یقین ، گواهی به ربوبیت خداوند داده اند .

با توجه به معانی و برداشت های متفاوت و متعددی که از این آیه ی شریفه ، وجود دارد ، به نظر می رسد روشن ترین و بی اشکال ترین معنا ، سخن علامه ی طباطبایی (ره) است ، که در تفسیر ارزشمند «المیزان» بدین گونه بیان داشته اند :

به مفاد آیه ی ۲۱ سوره ی حجر که خداوند فرموده هیچ چیز نیست مگر آن که خزینه و منبع اصلی آن نزد ماست و نازل نمی کنیم و به جریان دنیوی و طبیعی نمی اندازیم مگر به اندازه ی لازم و معین ، وجود وسیع و غیر مقدر هر چیز در خزاین الهی وجود دارد و اندازه ها ، محدودیت ها و شکل و قالب ها در هنگام نزول و جریان آن در دنیا است .

عالم انسانی هم با تمام وسعت و شمولش ، وجود سابق و پیشینی نزد خداوند و در خزاین الهی داشته و سپس تنزل به این مرحله از وجود طبیعی کرده است .

سپس در توضیح بیشتر و بهتر این مطلب فرموده اند :

وجود هر چیز دارای دو بُعد است : بعد دنیوی که حکم و خصوصیتش ، خروج تدریجی و گام به گام از قوه به فعل و از عدم به وجود است . و بُعد الهی و خدایی که گرچه اصل وجود آن هم تدریجی است ولی همه موجودات در همان ابتدای وجودشان ، همه فعلیت ها و عینیت های پایانی و نهایی را دارند .

مقتضای آیات این است که عالم انسانی هم ، نزد خدا ، دارای یک وجود جمعی و مجموعی باشد و این همان بعد الهی نوع بشر و عالم انسانی است و در این عالم جمعی ، افراد بشر ، هیچ گونه بیگانگی و ناشناسی و احساس غیبت و عدم حضور نسبت به یکدیگر و نسبت به پروردگار خود ندارند . به این وضوح و روشنی که هیچ فعلی از فاعل خود و هیچ صنعتی از صانع خویش ، غایب و پنهان و بیگانه و ناشناخته نیست .

نتیجه این که عالم طبیعت مسبوق به عالم انسانی دیگری است که عیناً همین عالم طبیعت است. منتهی با این تفاوت:

آحاد و افراد انسانی در آن عالم، محجوب از پروردگار خود نیستند و وحدانیت ربوبی خداوند را با علم حضوری - و نه از طریق استدلال و برهان - مشاهده می کنند. منقطع و جدا و بریده و گمشده از خداوند نیستند و معترف و مقرب به ذات ربوبی اند و به هر حقی که از ناحیه ی او باشد.

و آخرین توضیح ایشان این است که:

این آیات اشاره دارند به عالم انسانی قبل از این دنیا که خداوند نوع بشر را به صورت کاملاً مجزا و فرد فرد، اشهاد نموده و به گواهی بر ربوبیت و خداوندی خود گرفته و همگی گواهی یقینی و قطعی داده اند.^۱

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست

که به پیمانہ کشی شهره شدم روز الست

من همان دم که وضو ساختم از چشمه ی عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست^۲

آنچه از نوشته های ایشان استفاده می شود این است: عالم طبیعت مسبوق به یک عالم جمعی انسانی است که هر چند کم و کیف آن را نمی توانیم تصویر نمایم ولی این آیات شریفه که متن وحی الهی است، بیانگر آن است؛ و البته مبانی عقلی و فلسفی هم مساعد و مؤید است و هیچ نکته ی خلاف بداهت و ضرورتی در آن نیست و روایات فراوانی که در این زمینه وارد شده و برخی از آن ها صحیح و بعضی موثوق الصدورند، بر این معنا قابل انطباق است و عالم «ذر» یعنی این.

«ذر» گرچه به معنای مورچه و یا شیء بسیار ریز و کوچک است. ولی این کاربرد و تمثیل و تشبیه در روایات، برای بیان کثرت و فراوانی نوع بشر و بنی آدم است، و ناظر به کوچکی و خردی جسمی آنان نیست و به خاطر کثرت این تعبیر در روایات، در جامعه اسلامی، عالم ذر، اصطلاح شده است.^۳

در ادامه ی بحث و به دنبال نقل روایتی در این باب می نویسد: ظهور دلالتی روایت مقتضی است که این مواجه و مکالمه و اشهاد حقیقتاً بوده و واقعاً تحقق و عینیت خارجی یافته و نمی توان آن را به مجرد زبان حال و زبان بی زبانی، فروکاست و پایین آورد.



عهد الست

آیه ی دیگری که در وضوح تقریباً هم سنگ آیه ی قبلی است ، آیه ی اَلَمْ اَعٰهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مَّبِينٌ وَاَنْ اَعْبُدُوْنِي هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيْمٌ (یس، ۶/۳۶) است .
ای بنی آدم آیا از شما عهد و پیمان عدم پرستش و اطاعت شیطان را نگرفتیم؟ بدین جهت که شیطان دشمن آشکار و بی نقاب شماست و این که تنها مرا پرستش و عبادت نمایند که صراط مستقیم ، همین است و بس .

اولین سؤالی که به ذهن می رسد این است : عهد و پیمان عدم پرستش شیطان و عبادت انحصاری خداوند ، کی و کجا و چگونه از بنی آدم گرفته شده است؟
علامه ی طباطبایی (ره) در این جا هم توضیحات روشنگری آورده است :

عهد و توصیه ی مبنی بر عدم اطاعت شیطان همان توصیه هایی است که با بیان انبیا و رسولان خود به انسان ها ابلاغ نموده ؛ از قبیل این آیه : یا بنی آدم لا یفتنکم الشَّیْطَانُ کَمَا اَخْرَجَ اَبُوکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ (اعراف، ۷/۲۷)
ای بنی آدم مفتون شیطان نگردید آن چنان که پدر و مادر شما آدم و حواری مفتون کرد و فریفت و از بهشت بیرون راند . و آیه ی :

وَلَا یَصِدْکُمْ الشَّیْطَانُ اِنَّهٗ لَکُمْ عَدُوٌّ مَّبِينٌ (زخرف، ۴۳/۶۲) شیطان شما را از مسیر حق باز ندارد که دشمن آشکار و بی نقاب شماست .

و گفته شده مراد از این عهد ، عهد خداوندی است از انسان ها در عالم ذر آنجا که فرمود : آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند : چرا و آن چنان که گفته شده ، عهد عالم ذر ، عیناً همین عهدی است که در دنیا و از طریق انبیا ، متوجه انسان است ، یک حقیقت است و دارای هویتی واحد منتهی با این تفاوت که یکی بعد دنیوی و طبیعی آن عهد است و دیگری بعد الهی و وجه ربوبی آن .^۴

عهد الست من همه با مهر شاه بود و زشاهراه عمر بدین عهد بگذرم
در آیه ی فَطَرْتُ هُمْ فَاقُمْ وَجْهَکَ لِلدِّیْنِ حَنِیْفًا فَطَرْتُ اللّٰهَ الَّذِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا... (روم، ۳۰/۳۰)
سخن از هماهنگی تکوین و تشریح الهی است و این که مقررات دین خدا با دریافت های درونی و فطری مشترک بین تمامی عقلا ، منطبق است .

از این آیات و آیات بسیار دیگر و تعابیری از قبیل ، نقض عهد الهی میثاق و پیمان خداوندی ، وفای به عهد خدایی ، نکث و شکستن عهد و قسم که در قرآن ، آیات فراوانی را به

خود اختصاص داده، نتیجه می گیریم، که عهد و پیمان و میثاقی از انسان گرفته شده و انسان تعهدی سپرده و خود را ملتزم به راه و روشی کرده است. حال این تعهد یا در عالمی قبل از این عالم است یا در عمق دریافت ها و ادراک ها و گرایش های انسانی است و یا هر دوی آنها. در هر صورت حاصل نهایی، تعهد و پیمان داشتن انسان است که تخلف از آن، پیمان شکنی است و پیمان شکنی در هر منطقی محکوم و مذموم است و به قول خواجه شیراز:

پیر پیمانہ کش ما کہ روانش خوش باد گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

حَنْثِ عَظِيمِ

حال با این ذهنیت، قرآن شریف در سوره ی واقعه و در تقسیم بندی انسان ها به سه گروه: ۱. پیشگامان و مقربان و خاصان؛ ۲. اصحاب یمین و خجستگان و سعادت‌مندان؛ ۳. شومان و اصحاب شمال و شقاوت‌مندان؛ و نیز هنگام برشمردن، ویژگی ها و خصوصیات گروه سوم و اهل شقاوت و عذاب، بر رفاه و آسایش طلبی، اصرار بر پیمان شکنی بزرگ و انکار قولی و عملی معاد و قیامت، انگشت تاکید گذاشته: ... وکانوا یصرّون علی الحنث العظیم. (واقعه، ۴۶/۵۶)

حَنْث یعنی نقض عهدی که با قسم تأکید شده باشد یا گناه بزرگی یا چنان که گفته شده، شرک. ۶.

همانندی این تعبیر با تعبیری که در سوره ی لقمان آیه ی ۱۳ آمده: یا بنی لاشرک باللّه انّ الشّرک لظلم عظیم، روشنگر معنای حَنْثِ عَظِيمِ هم می تواند باشد. اصرار بر شرک، شرک نظری و عملی، شکستن آن پیمان ازلی و فطری است.

بزرگ ترین پیمان انسان در تمام زندگی اش، توحید است. رفیع ترین نقطه در معارف اسلامی، توحید است و هیچ هدفی متعالی تر، محبوب تر و خواستنی تر از آن نزد خداوند، نیست و زشت تر، منفورتر و مبعوض تر از شرک و کفر هم در قاموس دین و فرهنگ اسلام و نزد خداوند چیزی نیست، به تعبیر منقول از امام کاظم علیه السلام در دعای معروف سریع الاجابة:

اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَطَعْتُکَ فِیْ اَحَبِّ الْاَشْیَاءِ اِلَیْکَ وَهُوَ التَّوْحِیْدُ وَلَمْ اَعْصِکَ فِیْ اَبْغَضِ الْاَشْیَاءِ اِلَیْکَ وَهُوَ الْکُفْرُ فَاغْفِرْ لِیْ مَا بَیْنَهُمَا... ۷.

خداوند! در توحید که محبوب ترین است نزد تو، مطیع بوده ام و در کفر و شرک که مبعوض ترین است نزد تو، مخالفت و عصیان نکرده ام، لغزش ها و تخلف های بین آن



دو و در محدوده توحید را از من درگذر.

و شاید اشتمالش براین عالی ترین جلوه معرفت دینی، سبب نام گذاری و خصوصیت و ویژگی این دعا باشد.

آیات ۴۸ و ۱۱۶ سوره ی نساء هم تاکید قاطعی دارد برحساسیت بی نظیر قرآن نسبت به شرک: **اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَّشَاءُ**. (نساء، ۴/۴۸)

خداوند شرک را نمی بخشد و از آن در نمی گذرد ولی جز آن هر چه باشد، اگر محل و مورد قابل و لایق باشد، مشمول مغفرت او خواهد شد.

و سخن نهایی آن که، بزرگ ترین پیمان شکنی شرک به خداست. هنر انسان بر سر پیمان ماندن است.

در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند تا ابد سر نکشد و زسر پیمان نرود
گر رود از پی خوبان دل من معذور است درد دارد چه کند کز پی درمان نرود

درد اصلی و فراگیر بشر در تمامی اعصار و قرون، به ویژه در این عصر و زمانه و بین تمامی طبقات و گروه های اجتماعی از عالی و دانی، شرک است.

نقش اصلی انبیا هم دعوت به توحید و یگانگی خداوند بوده و به تعبیر قرآن، یادآوری و تذکر و توجه انسان است به همان مقتضای فهم و درک درونی و ذاتی فطری خودش:

فَذَکَرْنَا اَنْتَ مَذْکُورٌ لِّسْتَعْلِمَ بِمُصِیْبَتِهِ. (غاشیه، ۸۸/۲۱-۲۲)

یادآوری کن که نقش تو همین است، معمولاً و نوعاً، متذکر می شوند و تو صیطره و تسلطی بر آنان نداری.

یعنی نمی توانی و نباید آنان را اجبار بر ایمان نمایی. تو تنها آنان را به یاد عهد و پیمان ازلی شان بیانداز، بقیه راه را خود خواهند آمد.

مقام عیش میسر نمی شود بی رنج بلی بحکم بلی بسته اند عهدالست

۱. علامه ی طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۲/۸.

۲. دیوان حافظ.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۲۴/۸.

۴. همان، ۱۰۲/۱۷.

۵. دیوان حافظ.

۶. طبرسی، مجمع البیان، ۹-۱۰/۳۳۰.

۷. مفاتیح الجنان، به نقل از بلدالامین کفعمی.